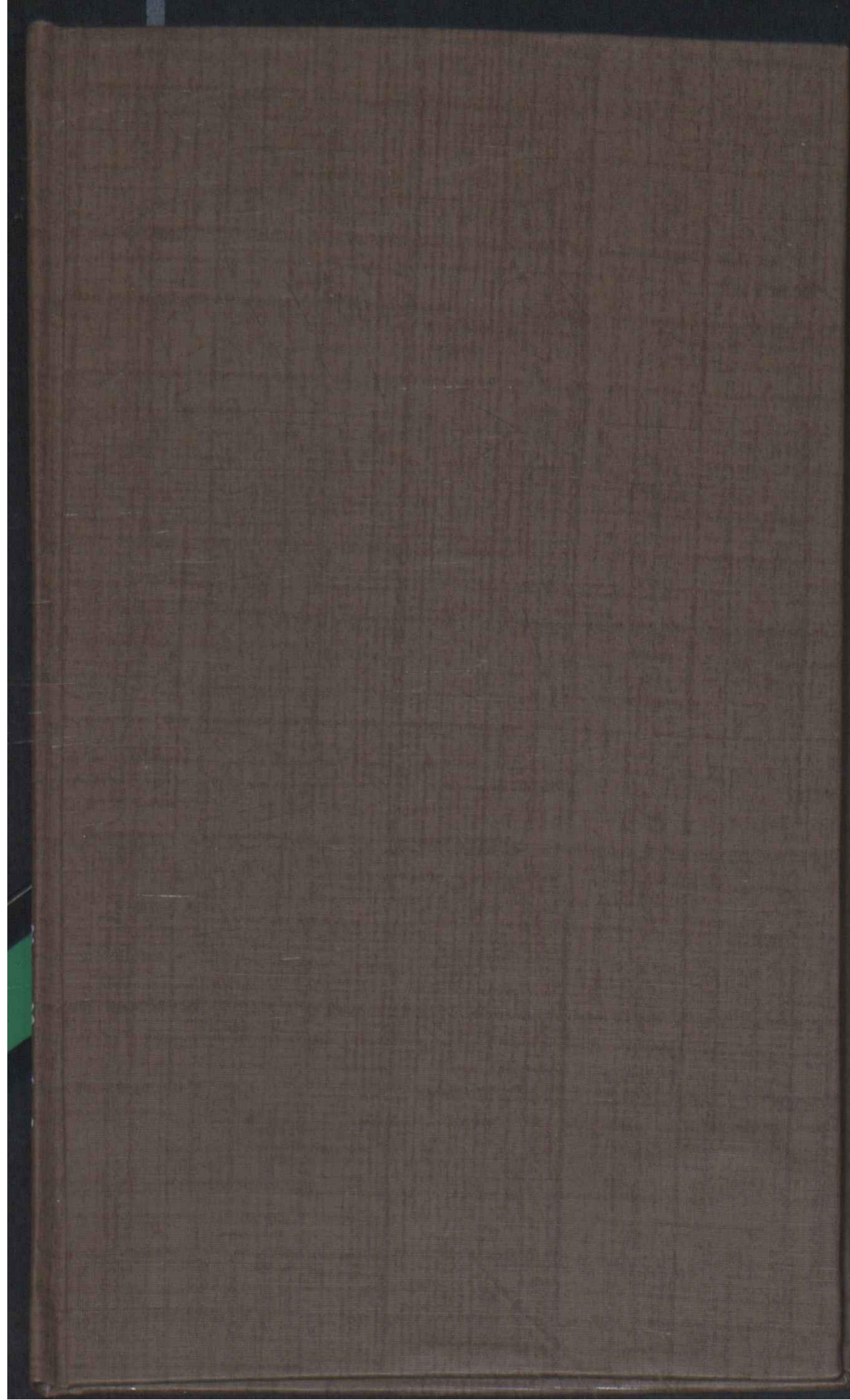
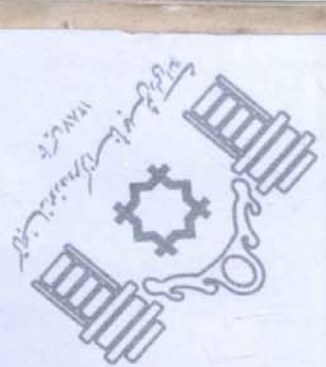
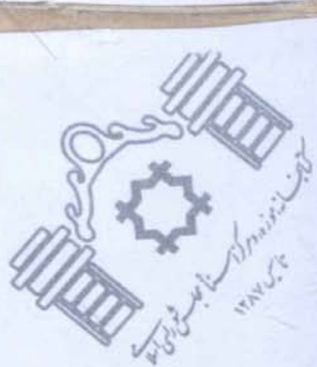
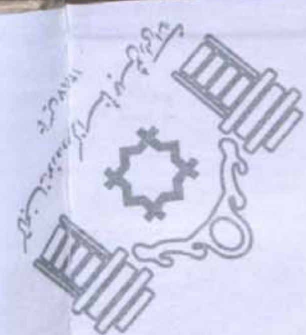
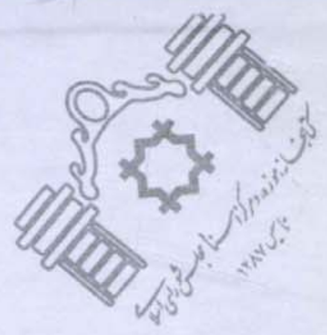
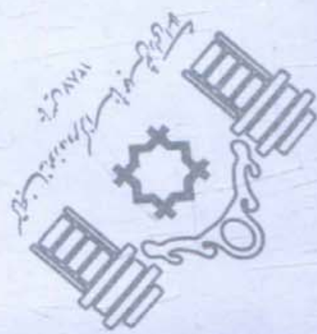
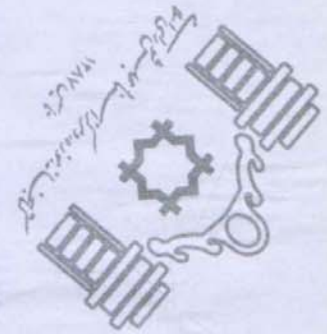
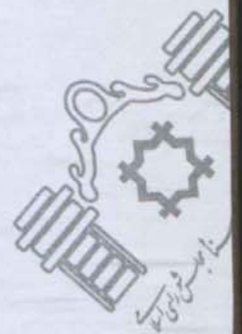
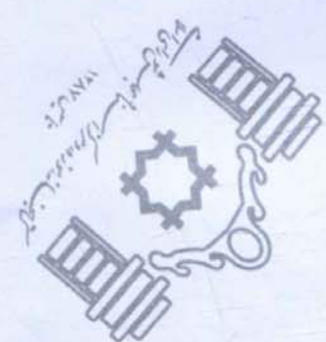
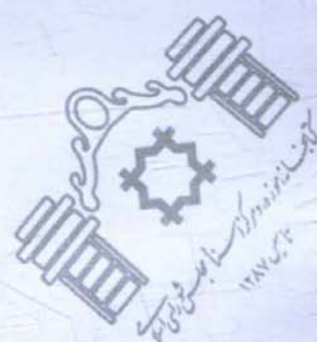
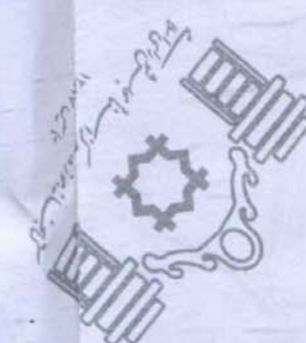
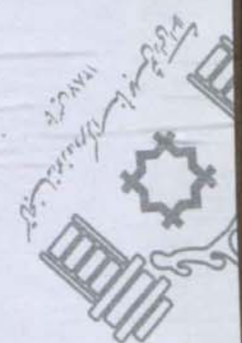
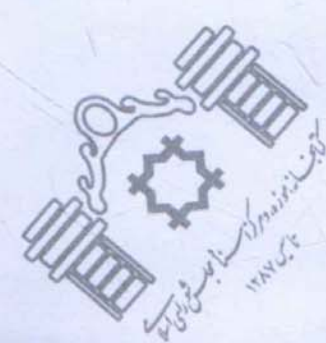
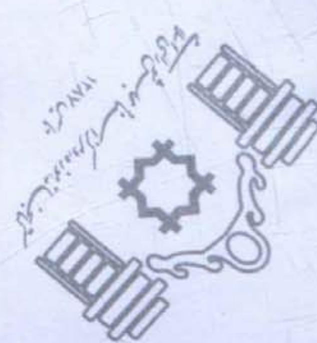
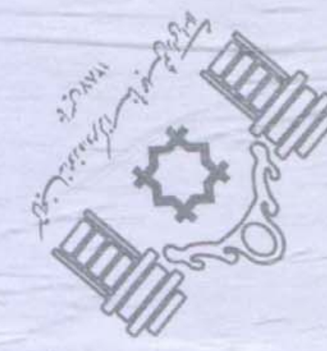





نصاب الرجال

من کلام مرحوم وقار السلطنة
فرزندزاده مرحوم وصال شیرازی
المتخلص به اورنگ

هو الخلاق العلیم

نصاب الرجال

بحر مجتث

چو سبک شعر اساتید گشته بی‌مقدار	دهم بطرز نوین نظم لؤلؤ شهوار
نصاب صبیان شد کهنه وین لغات جدید	بخوان بچشم تأمل بذهن خویش سپار
لغات دوره مشروطه است و آزادی	بغیر مستبد آن را نمی کند انکار
بساز مطرب مجلس بنغمه بم و زیر	ز بحر مجتث و تقطیع تازه این اشعار
بم و بم و بم و بمبم بم و بم و بمبم	نُت است و کوک پیانو بدین ترانه بیار
وطن پرست قلیل و وطن فروش کثیر	امین و مصلح کمیاب و فتنه جو بسیار
غنی است جاهل و فاضل فقیر و مفتی شید	عزیز بی هنر است و ذلیل نیک شعار
مجرب است جرب پاک فطرت است زبون	صدیق ابله و کار از موده بی مقدار
کمال عیب و هنر ننگ و معرفت ذلت	گرسنه مرد خردمند و با هنر بیکار

بود نجیب پدرواره و باشرف منفور	شریر و مفسد و نمام محرم اسرار
مطاع و ممسک و بذال خوار و منصف قحط	غنی و کامروا دزد و ملحف و طرار
شرافت آفت و عفت بلا و عصمت حمق	منافق است مدبر دورویی خوش رفتار
حکیم بیدین مشروطه خواه لامذهب	طبیب دشمن جان مهاجر و انصار
وکیل دشمن این آب و خاک و ملت و هم	بغیر وهم اگر دیده‌ای بیا و بیار
مبال رهگذر و شوسه راه پر باتلاق	مهندس آفت راه طبیعی هموار
غبی معلم و آموزگار بی ادراک	ادیب هوچی و شاعر چه ها چی بیعار
دروغگو متمدن شجاع بی انصاف	قویست مرد ستمگر ضعیف بی آزار
محیط فاسد و افراد خلق بی تکلیف	خیال چیست پریشان و زندگی دشوار
محل گردش و تفریح مجلس روضه	مسکن غم و اندوه گریه بسیار
مکان عیش جوانان لاسی فکلی	کجاست حضرت عبدالعظیم یا بازار
هوا کثیف و زمین باتلاق و آب مضاف	بحیره معبر و غربال سقف آهن وار
جریده مخزن فحش و مجله جبهه دخل	زمان مخرب اخلاق و وعظ مانع کار
تهی چه مخزن دولت نهان چه مصرف باج	عیان چه سرقت تحصیلدار و باجگذار
تجرد آفت جان و عیال موجب رنج	عیال بار چه مستاصل ز جان بیزار

خلاف گو و ریاکار کیست روحانی / که نیست معتقد حشر و نشر و روز شمار
رفیق و همدم تریاک و حقه وافور / انیس و محرم بنگ آب و جعبه اسرار
درست رنجبر و نادرست راحت خواه / شکسته قلب خردمند و خاطر احرار

بحر عمل مثلث مکشوف

ای لعبت شیک پارده سو پوشش / گر از نظرت شدم فراموشش
چون شعر رفورمه گشته مطلوب / تقطیع جدید را بده گوشش
مفسوق مفاسقن مفاسیق / بحر عمل است و نام منقوشش
محبوب چه وجه نقد یا چک / مطلوب که هر که دوخت پاپوشش
زاید چه حجاب و فسق واجب / مانع چه ریای شیخ مدهوشش
منفور چه کارهای بی دخل / رشوت ده و رشوه گیر سرپوشش
بی اصل چه دعوی وطن خواه / بی فائده چیست دادن گوشش
معنی حقیقی مخالف / میزان وصول و مبلغ سوشش
معنی فقیه و مال ایتام / تفسیر کتاب گربه و موشش
زائل کن عقل و هوش مرشد / هادی طریق فقر چاپوشش

جای علما و اهل منبر / هر نقطه که دیگ میزند جوشش
مشروع و حلال باده مفت / یا هر چه که شیخ میکند نوشش
معنی تمدن و تجدد / پوتین ورونکت است و کالوشش
مال دگران و بذل سلطان / بحر خزر است و قلعهٔ شوشش
آثار وطن پرست عالم / مبل مد و سر سرای مفروشش
پاک است چه آب دوش ناپاک / حمام خزینه دار بی دوشش
امال گزیدگان اعیان / افکندن تازی است یا قوشش

بحر تقرّب

ایا شوخ خوش خرم عالیجناب / که داری ز میکروب بس اجتناب
ز پر دادن و گردش لاله زار / و زافشردن دست هر شیخ و شاب
چو فارغ شدی خواهی ار ایمنی / که آسوده گردی ز هر اضطراب
شبی کلبه ام غیرت روز کن / ز روی درخشان چون آفتاب
بزندی سربسته شام تمیز / مهیا و مبل مد و تخت خواب
ز شطرنج و ورتوش و نرد و بریج / مرا بهره هست بهر ثواب

وگر طالب علمی و معرفت — زبر کن مر این چند بیت از نصاب
ملوسٌ ملوسٌ ملوسٌ ملوس — ز بحر تقرب شده انتخاب
قبیح است رفتار اطفال شیک — وقیح است معنی حاضر جواب
لئیم و دنی طبع با احتیاط — جسور و وسیج واصل و کامیاب
عرق طاهر است و نجس آب کرد — خزینه است گنداب و چشمه است راب
لباس است ویران کن هر سرای — حجابست متروک و زینت نقاب
معلّم پریشان کن فکر طفل — پروگرام چه شیب قبل از شباب
محیط غرض مجلس ملّی است — غرض زان که افراد عالیجناب
تر بیون محل غرض رانی است — فراموشش چه یاد روز حساب
محل خدا داده کنه جسیع — چه تضعیف شیره است و باج دواب

بحر رمل

ای وصالت چون مرام بولشویکی پرخطر
فتنهٔ چشمت نموده عالمی زیر و زبر
احمقاتٌ احمقاتٌ احمقاتٌ احمقات

سالک از بحر رمل این قطعه را برخوان زبر
سینه پر کینه است و دل پولاد و شفقت حرف مفت
مردمی ظلم و مروت کشتن و هستی هدر
اختصاصی مال مردم اشتراکی کار مفت
سیر چیو و هیئت دولت گرسنه رنجبر
حرف خوب است و عمل بد دعوی باطل مرام
رنج ملت بی شمار و عجز و زاری بی ثمر
اسم قانون فعل استبداد و مشروطه است حرف
اسم آلت مجلس و مغرض ضمیر مستتر
منفجور آخوند و سید زور کولیدر دوره
مایهٔ بدبختی احزاب‌اند و منکر کیست خر
خالصه املاک منحوبه رعیت بی نوا
مرد بی سرمایه تاجر دان تجارت چه ضرر
حرف غلت جهل ملت نهی چیو و کار خیر
امر کار بد بود جهد است کار پرخطر

حرف تنبیه است خوب و حرف تاکید است حبس
حروف استثناست افعال رجال ذوالقدر
اسم فاعل چاپلوس اسم معنی چه وکیل
ملت اسم بی مسمی مال و ثروت حرف جر
نیک نفسی فعل ماضی بد سرشتی فعل حال
فعل مستقبل بخواری خوردن خون جگر
چار چیز است امتیاز ما ز اقوام و ملل
کله بی مخ چانه بی حس چشم کور و گوش کر
شد نتیجه جنبش و بیداری ما تا کنون
پاره چانه غصه روزی گریه توشه نسیه در
ناجوانمردی رشادت بیحیائی افتخار
غارت اسباب سرافرازی و ظالم مفتخر
مکر و تزویر و نفاق و حیله و غارت شعار
ذل و فقر و مسکنت خواری و ویرانی ثمر
عدل افسانه بود از دوره نوشیروان

این زمان داد و دهش تضییع وقت و دردسر
هیچ دانی چیست مشروطه در ایران حرف مفت
زانکه از روز نخستین کس ندید از وی اثر
چاپلوسی و تملق کرنش و تعظیم و مدح
کاردانی و لیاقت دان و کسب بی ضرر
عزت و نفس و شرف واهی و استغنای طبع
ذلت و درماندگی و خواری بی حد و فر

بحر رجز

ای شوخ شنگ تندخو محبوب شیک کج زبان
گز سنبلان بسترده مو بهر فریب این و آن
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
بحر رجز شد بی سخن گاه رجز خوانی بخوان
جود است آثار جنون مرد سخی خوار و زبون
مفلس ز هر آفت مصون جز آفت زخم زبان

صائم خرف خائن غنی بی قدر شیخ منحنی
ذیجاه اشخاص دنی کز بیم جان ناخورده نان
شهزاده چه اخلاق بد فاسد خیال مستبد
مفسد وطن خواه جلب مرد مدلس کامران
نشنیده نصح ناصحان ناخوانده قدح دشمنان
نادیده عیب خویشتن ناگفته اغراض نهان
سهل است و آسان کار بد بسیار باشد یار بد
ترک صفات دیو و دد دشوار باشد بیگمان
معدوم صدق و راستی منفور مرد راستگو
مستور مشی مملکت مشهود فقر بیکران
نام وکالت افتضاح خون وطن خواهان مباح
بی حسی ملت یقین بدبختی مردم عیان
باشد پریشان حال ما بیحد بود آمال ما
محفوظ استقلال ما از التفات دیگران
علم و کمال و معرفت خواری و ذل و مسکنت

حق گو بود مهدور دم هتاک بگسسته عنان
صدق و صفا سهو و خطا حمق است احسان و عطا
جهل است درد بی دوا بذل است نام بی نشان
چادر حجاب بی ثمر عریان چه شدی و صدر و سر
پوشیده روی آستر پیدا کمربند میان
شیرین زبان فارسی ترکی بود تند و خشن
باشد لغات اجنبی تلخ و عفن در هر زمان
سادات آزادی طلب آخوند مشروطه روش
خواهد کس از بیند عیان دارد در ایران نشان
کیف و کراوات و فکل تعلیمی و مندیل کج
لباده تنگ و زلف کل کرون کلفت و بدزبان

بحر تقرب

ای شوخ شنگول نکو شمائل
چو طبع کلوپ جوانان ایران

که گشته کلاهت بر جباره مائل
تبغییر فرم کله گشته مائل

فرو بندم از قدح و از مدح ان لب	که نماید این کارها حل مشکل
عجیبٌ عجیبٌ عجیبٌ عجیبٌ	ز بحر تقرب بخوان در محافل
بود زندگی زحمتٌ مرگ راحت	چو فخذ و دل دانا و ذیجاه جاهل
مواسات مکر و فریبٌ تقلب	مساوات لاف استٌ دعوی باطل
بود حامی رنجبر دزد زیرک	خطا کار لیدر گرفتار غافل
غلاظ و شداد است مأمور دولت	فشار و عتاب است معنی مجاهل
ملخ بیحد و حصر و سن هست وافر	قنات است خوابیدهٔ خشکیده حاصل
تهی دست ملاکٌ زارع گرسنه	سینه زخم چه قطع نسل عوامل
قضا چیست مأمور مالیه ترک	قدر چیست بخشندهٔ حق و باطل
وزارت آب و کفیلٌ معاون	بود رنج برده ز عهد اوائل
کلکٌ ام نذو یرو دستار آفت	کلک زن بود مرد عالی وسائل
وکیل است دلال کار خصوصی	ندیم است اموزکار رذائل
رزالت چه تحریک اتباع سرکش	شجاعت چه طغیان و تسلیم خز عل
دو چیز است معنی کمیابٌ نادر	یکی شیخ صالح یکی مرد کامل
یتیم است محروم از ارث آبا	بود بوریا فرشٌ ویرانه منزل

سطبری سینه کلفتی گردن	بود معنی مرد دانای فاضل
خوراک گوارا تر از شیر مادر	بود مال ایتام و حق ارامل
مرام تجدد طلبهای ایران	بود بی لجامی و بسط رذایل
تجدد چه دشنام خیام و سعدی	تمدن چه تمجید شکسپیرٌ هرشل
حرام است پوشیدن روی نیکو	حجاب است واجب برخسار بدگل
خط خوش چه منسوخ و کمیاب خوشخط	مرقع بود جامهٔ مرد فاضل
سبک مغز امیدوار ترقی	تهی مغز کوشندهٔ مایوس عاقل
غوب چیست سرمایه بکراست معدن	خطیر است بی مایه فرتوت کاهل
بیان حقیقت بود ترک اولی	نفاق و دورویی بود شغل شاغل

بحر سُبك یا خفیف

ای بت خوش لباس بد رفتار	تا بکی فکر صافی شلوار
با وجودی که وقت کم داری	با تو دارم یکی دو ساعت کار
خواهمت گفت از ره شفقت	ترک کن این رویه و رفتار
پی تحصیل کوشش در شب و روز	کسب اخلاق کن بلیل و نهار

معنی مذهب و دیانت را	گر بفهمی نمیکنی انکار
بهر تنبیه درک تفریح	با تأمل بخوان عراین اشعار
وَاقِعَاتٌ مَوَاقِعُ وَقَعَتْ	هست بحر سبک بدین هنجار
هست مامور خارجی زائد	بخداوند واحد قهار
ضد ایرانیان بود قونسول	نوکر اجنبی است کارگذار
دردهای عموم بی درمان	پیشوای عوام بی کردار
حق مشروع مال طفل یتیم	دام تذویر لحیه و دستار
منبع شفقت و رذالت چیست	خانهٔ شیخ و حوزهٔ دربار
معنی اتحاد و یکرنگی	هست رنگ جلیقه و شلوار
چیست بیچاره خرج بیش از دخل	کیست درمانده مرد عائله دار
قرض فرض است و مشکل استقراض	لنگ چه کار شام و کار نهار
فرشش قالی دکان فرش فروش	مبل و آئینه دکهٔ سمسار
فاش اغراض فاسد احزاب	کشف مقصود اصلی احرار
قصد لیدر گرفتن لیره	مشت باشد نمونه خروار
کار مشروطه خواه واقعی است	کردن از کار پیش استغفار

فحش و تهدید و تهمت و خواهش	هست آزادی قلم بشمار
مجلس روضه محفل تفریح	رستوران و هوتل محل قمار
توپخانه محل گردش خلق	سینما جای مردم بیعار
معنی خاص کاسب طهران	هست لامذهب و کله بردار
نرخ یک من فزون تر از یک ری	جنس بد وزن کم قسم بسیار
نذر پر رنج و بی مزه سمنو	شله زرد است نذر بی مقدار
مرد خرپول کیست جنتلمن	زن بدکار چیست ستم الفار
تلفن چیست چانهٔ بیخود	تلفنچی است کاشف اسرار
اندرین ملک گر گشت مریض	نیست جز مرگ داروی بیمار
مستحق کیست صاحب اجری	معنی مفت خور بود سربار
متفرعن که حضرت والا	متغیر چه بنده و سرکار
متقلب درون جامهٔ ناز	اندرین ملک صنف صنعتکار
آلت مهربانی زن و شوی	مهرهٔ مار و مدخل گفتار
مایهٔ افتخار مرد و زنی	آنکه از خلق ساخت کله منار
خواند باید مدام در شب و روز	وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّار

بحر مثنوی مولوی

ای بت مه رو کتان پیرهن
تا بکی زیر لیقه سیم ذقن

از کراوات و فکل کر بگذری
چیز دیگر نیست زیر پیرهن

مدتی شد ترک الفاز نصاب
سال نو شد بشنو این تازه سخن

مشکلات مشکلات مشکلات مشکلات
هست بحر مثنوی بشک و ظن

کارخانه ریسمان بافی خیال
چیست محو چرخ پیره زن

ناله های خارکش در گوشها
نغمهٔ چنگ است و لحن خارکن

رعد بی سیلاب و ابر بی مطر
جوش احرار و بیانات حسن

خرب آتش دان حرام آتش زنه
کاه و حلاج است و تاجی پنبه زن

ریش چو دصولت مردان پیش
بی سبیلی افتخار این زمن

هست حمام عمومی منجلاب
کیسه کش دباغ و دخمه جامه کن

شوخ مشکین موی اسباب صداع
بی سخن چون نافه مشک ختن

محتکر بلاک و مالک چه حریص
فتنه جو محبوب و فتنه چه فطن

سر سرک آثار شاهان سلف
کامرانی اصطکاک مرد و زن

سرسری چو امور مملکت
کار جدی استفاده خویشتن

درد بی درمان و دکتر بی سواد
هست لوح امتحان جسم و بدن

رشوه افسون باشد و افسانه چیست
جزء جمع ما و عشق کوهکن

رمز بی مفتاح چه خط سیاق
سابقه خدمت بود و جه حسن

رانده هشیار است و درمانده صدیق
مسخره ذیرای و دلقک مؤتمن

جای صرف شمع و نفط و قند و چای
هست سقاخانه یا بیت الحزن

نذر اطفال مسلمان غیور
جام مشکول است یا تیغ و کفن

چیست واجب روضه در هر صبح عید
مستحب اطعام و دسته سینه زن

تعزیه توهین اولاد علی
بر سر هر کوچه با لحنی خشن

حج چه بذل مال اشخاص لئیم
در بیابان بر گروه راهزن

عمره عمر خویشتن دادن بباد
برخلاف امر حق ذو المنن

خنجه احسان و جنایت کار خیر
حرف حق کفر است کافرکیست من

بحر اخرب

ای بت طناز چانه چال
تا بکی این غنج و این دلال

بی سبب از دوستان مرنج	بی هده بر خویشتن مبال
دور صبادت گذشت وگشت	نوبت تحصیل جاه و جلال
تا نکنی کسب علم و فضل	نیست ترا عزت و جلال
گرچه خردمند شد ذلیل	گرچه کمال آمده وبال
لیکن با این همه بدهر	صرفه برد مرد باکمال
کسب هنر کن که بی هنر	نیست خریدار این مقال
مرد مهذب چه بی نظیر	جهل مرکب چه بی زوال
مانع روزی بدهر چیست	خجلت و شرم است و انفعال
صاحب ثروت بملک کیست	قلدر و نادان و بدسگال
کافر مطلق نبز و خلق	منکر جفر است و رمل و فال
فال نخود وحی منزل است	رمل بود امر ذوالجلال
شیخ و خرافات قابله	حصن بود دلبر است آل
کان ریا چیست شیخ شهر	معدن اوهام پیره زال
دوغ چه مشروب بی صداع	خلوت بی مدعی مبال
حمق بود موجب ثمن	فکر بود علت هزال

مدح بود گفت دروغ	معنی هجو است وصف حال
صاحب عزم است مستبد	مجری قانون که مارشال
عدل چه سیمرغ و کیمیا	صنعت وهم است جاه و مال
دانش چه نسوان بی حجاب	فاش چه بی حسی رجال

بحر سبک

ای سویلیزه یار مستفرنگ	ارزومند ساردین و خرچنگ
گوشش ده گفته های نغز مرا	نشود کز شعر خلقت تنگ
مفلساتن مفاعلن فعلن	هست بحر سبک بدین آهنگ
شارلاتان چه مدیر شغل مهم	سویلیزه رجال مستفرنگ
عقل و هوش و لیاقت و تدبیر	مکر و تزویر و حیله و نیرنگ
علم ترک زبان مادری است	دیپلمه چه مسافرین فرنگ
دیپلمات آنکسی که بتواند	گشت در هر دقیقه چندین رنگ
مجتهد شاربین آب فرات	که بسوی وطن کنند آهنگ
متخصص طبیب کم تحصیل	متواضع ادیب بی فرهنگ

متهور چه قاضی حق گوی   که زند پشت پا بنام و به ننگ
عاطفه حرف مفت و احساسات   یکی از لفظهای پوچ قشنگ
در معارف بود کمال الملک   یکی از وصله های ناهمرنگ
شغل بی طفره کار بی تعطیل   شرب افیون و چرس و شیره و بنگ
دائم الحزن مرد با وجدان   که در این مملکت نموده درنگ
چه بود صوت خوش مفرح قلب   مسکر واقعی است ناله چنگ
دائم السکر عارف واصل   دائم الخمر احمق الدنگ
شعر چه جمله های نامربوط   ادبیات شعرهای جفنگ
روزنامه وسیله روزی   تهمت و افتری سهام خدنگ
معنی اعتراض قانونی   قطع اجری و خوردن اردنگ
چوب تکفیر حربهٔ علما   که فرستد حریف را بفرنگ
پاسخ حرف منطقی صحیح   عره و جفتک است و تیز و کلنگ
معنی سیم خالص رائج   لعبت شیک و شوخ و ساده و شنگ
خوب کم بد زیاد منصف هیچ   زین سبب گشته است قافیه تنگ
وزرای قدیم مسند خواه   نامشان چیست سنگ قلماسنگ

حرف حق تلخ در مذاق عموم
دشمن جان خویشتن اورنگ

داد معشوقه بعاشق پیغام   که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بیندم از دور کند   چهره پرچین جبین پر آژنگ
از نگاه غضب آلوده زند   بر دل نازک من تیر خدنگ
از در خانه مرا طرد کند   همچو سنگ از دهن قلماسنگ
مادر سنگدلت تا زنده است   شهد در کام من و تست شرنگ
نشوم یکدل و یکرنگ ترا   تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی بوصالم برسی   باید این ساعت بیخوف و درنگ
روی و سینه تنگش بدری   دل برون آری از آن سینهٔ تنگ
گرم و خونین بمنش باز آری   تا برد ز آئینهٔ قلبم زنگ
عاشق بیخرد و ناهنجار   نه بل آن فاسق بی عصمت و ننگ
حرمت مادری از یاد ببرد   مست از باده دیوانه زبنگ

رفت و مادر را افگند بخاک	سینه بدرید و دل آورد بچنگ
رو بسر منزل معشوقه نهاد	دل مادر بکفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در بزمین	اندکی رنجه شد او را آرنگ
از زمین باز چه برخواست نمود	پی برداشتن آن آهنگ
دید که از آن دل آغشته بخون	آید آهسته برون این آهنگ
آخ دست پسرم یافت خراش	وای پای پسرم خورد بسنگ

ایرجا ور نه لطیفی و متین
شعرهای تو لطیف اند و قشنگ

طبع کننده :- علی اکبر جهرمی وشرکاء، جے جے، ہسپتال
بمبئی پُست نمبر ۸
مطبوعه المطبعة المصطفویه بمبئی نمبر (۹)

رفت و
روبسر
ازقضا
اززمین
دیدکه ا
آخ دس